

## اشباح سال نوهای گذشته و سال نوهای آینده

### زیگمونت باومن

سال نو؟ در شب سال نو، در اولین روز سال نو، و به ویژه در لحظه‌ی جادویی حد فاصل آنها، آن نیمه شب متفاوت از دیگر نیمه شب‌های سالی که تازه به پایان رسیده و سالی که تازه شروع شده، چه چیزی را جشن می‌گیریم<sup>۱</sup>؟ اگر به این پرسش بیندیشیم، مبهوت می‌شویم: از هر چه بگذریم، این دو روز زمستانی، ۳۱ دسامبر و ۱ ژانویه، آن قدر به هم شباهت دارند که به سختی می‌توان آنها را از یکدیگر تمیز داد- هر یک ۲۴ ساعت یا ۱۴۴۰ دقیقه‌اند، و حتی یک لحظه بیشتر از هیچ دو روز متوالی دیگری از هم فاصله ندارند. مثل نقطه‌ی انقلاب زمستانی هم نیستند که شب، عقب نشینی سالانه‌اش را آغاز می‌کند و روزها بار دیگر نوید می‌دهند که طولانی‌تر خواهند شد ...

واقعاً در این روز خاص چه چیزی را جشن می‌گیریم؟ فقط حس انجام دادن کاری که احساس می‌کردیم می‌بایست انجام دهیم، حسی که به طور تصادفی به این روز، و نه هیچ روز دیگری، داریم: حس پایان یک فصل و آغاز فصلی دیگر، شاید فصلی کاملاً متفاوت. حس پایان دادن به مشکلات و نگرانی‌های قدیمی، مشکلات و نگرانی‌هایی که به گذشته تعلق دارند و دیگر نمی‌توان به آنها پرداخت و تنها باید آنها را دفن کرد یا به فراموشی سپرد؛ و (اگر به اندازه‌ی کافی سعی کنیم، همان طور که می‌خواهیم و امیدواریم) حس پرواز به زمانی متفاوت از گذشته، زمانی تازه و نو- آینده‌ای همچنان شکل‌پذیر، منعطف و باب میل ما، زمانی که هنوز چیزی از دست نرفته و می‌توان به هر چیزی دست یافت. شاید زمانی فارغ از مشکلات و نگرانی‌های گذشته. به اختصار، شروع "چیزی کاملاً متفاوت". در آن لحظه‌ی جادویی حد فاصل آخرین ثانیه‌ی "سال کهنه" و اولین ثانیه‌ی سال "نو"، امکان پایان دادن به ضرر و از نو شروع کردن را جشن می‌گیریم، احتمالی که به ما اجازه خواهد داد که بار سنگین ناخواسته را یک بار برای همیشه بر زمین بگذاریم؛ این احتمال که گذشته (که در مقابل آن کاری از ما بر نمی‌آید) واقعاً و کاملاً به گذشته تبدیل شود، و آینده واقعاً و کاملاً به آینده (که در آن هر چیزی ممکن است).

در سال نو امیدهایمان را جشن می‌گیریم. و بیش از هر امید دیگری، "فرا امید"، "مادر همه‌ی امیدها" را: امید به این که، سرانجام این بار، برخلاف مصائب و گرفتاری‌های گذشته، امیدهایمان بر باد نخواهد رفت و نابود نخواهد شد، و عزم ما برای تحقق بخشیدن به آنها، برخلاف امیدها و تصمیم‌های گذشته، به طور نابهنگام سست و بی‌رمق نخواهد شد. سال نو جشن سالانه‌ای است که از احیای امیدها حکایت می‌کند. می‌رقصیم، می‌خوانیم و

<sup>۱</sup> این مقاله ترجمه‌ی اثر زیر است:

Zygmunt Bauman (2010) 'Ghosts of New Years past and New Years to come' in *44 Letters from the Liquid Modern World, Polity*, pp. 102-106.

زیگمونت باومن، استاد بازنشسته‌ی دانشگاه لیدز در بریتانیا و نظریه‌پرداز "مدرنیته‌ی سیال" است. از میان آثار او، عشق سیال و اشارت‌های پست‌مدرنیته به فارسی ترجمه شده است.

می‌نوشیم تا ورود / امید دوباره متولد شده، امید هنوز بر باد نرفته، را خوشامد بگوییم؛ امیدی که، امیدواریم، متفاوت باشد- امیدی مصون از بی‌اعتباری و بی‌ارزشی...

در بریتانیا مردم از اوائل کودکی می‌آموزند که به طور منظم، هر سال "تصمیم سال نو" بگیرند. اکثر ما، در بریتانیا، سال‌های متمادی، گاهی تا پایان عمر، هر سال چنین تصمیم‌هایی می‌گیریم. این تصمیم‌ها انواع گوناگونی دارند، هر چند اکثر آنها به کنار گذاشتن چیزی بد و ناخوشایند و جایگزینی‌اش با چیزی بهتر و جذاب‌تر مربوط می‌شوند: از میل به ورزش منظم و ترک سیگار تا سامان دادن به رابطه‌ای شخصی یا پایان دادن به آن، شروع به پس انداز کردن به جای پول هدر دادن، افزایش دیدار با والدین سالخورده به جای قطع سریع مکالمه‌ی تلفنی با آنها، افزایش تلاش و توجه به کار یا تحصیل خود به جای کم اهمیت شمردن آن، رنگ کردن سقف پوسته‌پوسته‌ی آشپزخانه، مهربان‌تر بودن، و افزایش همدلی و دلسوزی برای شریک زندگی، دوستان یا فرزندان... تصمیم‌های سال نو حول یک محور می‌چرخند: آدم بهتری شدن؛ بهتر برای دیگران و برای خود: (سزاوار) جلب احترام بیشتر شدن.

خوب- و به شدت دلپذیر- است که آن قدر بر عملی ساختن این تصمیم‌ها پافشاری کنیم که کار مطلوب/مورد نظر/ برنامه‌ریزی شده‌ای را که به خود وعده داده‌ایم، انجام دهیم یا پس از چند روز اول ژانویه هم آدم بهتری باشیم. متأسفانه اغلب اراده‌ای قوی برای عملی ساختن نیت‌های خوبمان نداریم. رسم تکرار سالانه‌ی تصمیم‌گیری‌ها (به جای تمرین هنر روزانه‌ی تصمیم‌گیری‌های دشوار و پایبندی به آنها) بی‌ثمر است. اگر نتوانم تصمیم سال نو را عملی کنم، دنیا به آخر نمی‌رسد، این لکه را می‌توان زدود- زدوده خواهد شد؛ سال نویی دیگر، شانس دیگری، و فرصتی دیگر برای پایان دادن و از نو شروع کردن وجود خواهد داشت، و برای کسب قدرت و استقامت لازم برای تضمین موفقیت تلاش بعدی هنوز خیلی وقت دارم. شروع مجدد یعنی چالش‌های جدید، اما رویارویی جدی و صادقانه با آنها را می‌توان تا فرصت بعدی، یعنی اولین روز سال نو بعدی، به تعویق انداخت (و نادیده گرفت). با وجود این، باید دانست که عادت به آسوده کردن وجدان خود به این طریق، محاسن و معایبی دارد: شاید رنگ کردن سقف‌های پوسته‌پوسته را بتوان تا سال بعد به تعویق انداخت، احتمالاً والدین یک بار دیگر بی‌توجهی فرزندان خود را خواهند بخشید، حتی سیگار کشیدن برای یک سال دیگر هم ضرورتاً ناگهان باعث مرگ ما نخواهد شد- اما بعضی از کارها را باید قاطعانه انجام داد و نمی‌توان آنها را برای مدتی طولانی به تعویق انداخت؛ به تعویق انداختن بعضی از کارها مخاطره آمیز است؛ و اگر بعضی از کارها را بی‌درنگ انجام ندهیم، چنان عظیم و دشوار خواهند شد که دیگر از پس آنها بر نخواهیم آمد.

فکر می‌کنم که منظورم را می‌فهمید؛ واقعاً ناممکن است که نفهمید، زیرا به پایان نخستین دهه‌ی قرن‌ی نزدیک می‌شویم که در آن سرنوشت بشر، که اکنون به سرنوشت همه‌ی دیگر موجودات زنده ("قربانیان جانبی" بی‌گناه زیاده‌روی جمعی، اعتماد به نفس بیش از حد، و احساس مسئولیت ناکافی ما) گره خورده، در خطر است. ما- همه‌ی ما انسان‌ها- هر سال به سرعت به لبه‌ی پرتگاه نزدیک‌تر می‌شویم. فاجعه‌ای دیگر به همان عظمت و هولناکی گرمایش کره‌ی زمین که حدود ۲۵۰ میلیون سال قبل رخ داد، ۹۵ درصد از موجودات زنده را از بین برد و سرنوشت بقیه را تا دو هزار سال به ریسمان فوق‌العاده نازکی آویزان کرد.

بر خلاف فاجعه‌ای که اکنون شاهدِ نزدیک شدنش هستیم بی آن که برای توقف یا حداقل اندکی کاستن از سرعتش کاری بکنیم، آن فاجعه‌ی قبلی ناشی از انفجاری آتشفشانی بود که تریلیون‌ها تن دی اکسید کربنی را آزاد کرد که دمای زمین را ۵ درجه افزایش داد؛ در نتیجه، مقادیر انبوهی گازِ متان، که ۲۵ برابر قوی‌تر از دی اکسید کربن است، از ترکیبات ناپایدارِ بسترِ اقیانوس جدا و در جو زمین منتشر شد که دما را ۵ درجه‌ی دیگر بالا بُرد... واکنشی زنجیره‌ای: وقتی شروع شد و به نقطه‌ی عطف رسید، دیگر نمی‌شد آن را متوقف کرد. مسئله این است که در صورت وقوع چنین فاجعه‌ای در سال‌های آینده، ما (البته اگر "ما"یی باقی مانده باشد که گناه را به گردن دیگران بیندازد) نخواهیم توانست که بوالهوسی‌های طبیعت، یعنی همان احتمالاتی را که ما انسان‌ها، به رغم مهارت‌ها و نبوغ خود، نتوانستیم از وقوعش جلوگیری کنیم، مقصر بشماریم. حادثه‌ی بعدی، پیامدِ طرز استفاده و سوءاستفاده‌ی فجیع، و در نهایت مُهلک، خودِ ما از سیاره‌ای است که در آن ساکنیم، و ما (البته اگر "ما"یی باقی مانده باشد که بهانه‌تراشی کند) نخواهیم توانست که بهانه بیاوریم و بگوییم چنین پیامدی "غیر منتظره" بوده است. امروز هیچ کس نمی‌تواند بگوید که نمی‌داند چه آینده‌ای در انتظار ماست. یا چرا چنین آینده‌ای در انتظار ماست. یا اگر واقعا می‌خواهیم که حداقل شانس ناچیزی برای جلوگیری از وقوع فاجعه داشته باشیم، او، و همه‌ی ما، چه باید بکنیم و چه کاری را باید بی‌درنگ متوقف سازیم. همه می‌دانند که باید چه تصمیمی گرفت- و همه می‌دانند که این آخرین فرصتی است که برای تصمیم‌گیری و پایبندی به آن به هر قیمتی داریم. مهم نیست که پایبندی به این تصمیم چه قدر آسایشِ ما را بر هم زند یا چه فداکاری‌ای را بطلبد.

این آرزوی سال نوی من برای خودم و شما، فرزندانِ خودم و شما، و نوه‌های خودم و شما است.

برگردان: عرفان ثابتی